

ذنداو = فرو دادن؛ خو مائه زاد یو زمهذ اند ~ =
عصا چوب خود را در زمین فرو داد.م. جُلُق،
حُق.

حُقَتاو = ناله و فغان کردن.

حُل غُئِرُحداو = سرگردان شدن، گشتن؛ پس تو-
ت أم خبَلک حُل غُئِرُحُد خو، آخر ارد بنهب مَأش
ارد سَت = از پشت تو خیلی گشتیم، آخر سر ما
شب شد.

حُل وئِبس، وِل حُنِبس، درم. حُرُخ وِبس =
سروصدای نامعلوم، غالمغال نا معلوم؛ مے حُل
وئِبس اند ته تو گهپ بشهند نه بِنس أم = در این
سرو صدای نا معلوم، من صدایت را خوب
نمیشنوم؛ حُل وئِبس چ. = سروصدای نامعلوم ک.
م. حُل - حُل، حُل - حُل، حُر - وِر.

حُل (مذ.)، حُل (مٹ.) = خورد.

حُلَتاو = غر زدن (از خشم آهسته گپ زدن)؛ چیز
تو دُوند حُلے؟ = برای چی اینقدر غر میزنی؟؛
شچ اده پد خو نهن چناو حُلَت ات پلايست = حالا
مئل مادر خود غر میزند و کار میکند.

حُلک (مذ.)، حُلک (مٹ.) = خورد.

حُلُوست = ۱- درد شدید، سوزش درد؛ حُلُوست
چ. = درد شدید کردن، سوزش درد داشتن؛ مو
ذست زخمے سَت خو، شچ ~ کِبست = دست من
زخمی شد و حالا درد شدید میکند؛ ۲- نیش
زدن (از سردی)؛ لپ شتا، ~ کِبست = بسیار سرد
است، آدم را نیش میزند.

حُل-وِل، حُل-وِل، حُل-وِل، حُل-وِل = سرو صدا،
غالمغال؛ ار وِبف چید حُل-وِل، نه فهم چھی
اَرَم = در خانه شان سروصدا است، نمی فهمم در
انجا کی است؛ حُل-وِل چ.، حُل-وِل چ.، حُل-وِل
چ.، حُل-وِل چ. = سرو صدا ک؛ لپ حُل-وِل
مه کِبست ات، بشهند نقلے کِبست = بسیار سروصدا
نکنید، خوب قصه کنید.م. حُل وئِبس، حُر - وِر.

حُمِبِرُحُق = پایکوبی، پریدن؛ حُمِبِرُحُق مه زِبِن!
پایکوبی نکن!؛ وے حُمِبِرُحُق مو آگه چو =
پایکوبی او مرا از خواب بیدار کرد.

حُمِبِلَهَق، حُمِبِلَهَق = وارونه، واژگون؛ یو ~
وئِبست = آن وارونه افتاد؛ حُمِبِلَهَق چ.، حُمِبِلَهَق
چ. = وارونه ک، واژگون ک؛ کو شچ حُمِبِلَهَق
خو مه کِبست! = خوب، حالا خود را وارونه نکنید.

حَاو = قسمت کلمات مغلق "درو"، مثال "وابس
حَاو" = درو علفه؛ مَبس حَاو = درو باقلا.

حُرَتاو ۱، حُرَتاو = خارج کردن باد.

حُرَتاو ۲ = جیر جیر کردن (در مورد گنجشک).
حُرَتست، حُرَتست = صدا، در وقت خارج کردن
باد.

حُرچ = فعل ناکافی قادر بودن، توانستن؛ دے
ردپن نه حُرچ اده پد مو ذید = او نمی تواند مرا
به زمین بزند (در مسابقه).

حُرپِرداو = سروصدا ک، غالمغال ک.

حُرهن = باد زن، گوزک. م. حُرهن.

حُرهن = جیر جیر کن (در مورد گنجشک).م.
حُرهن.

حُرُخ-وِرُخ، حُرُخ-ات-وِرُخ = سروصدای
نامعلوم، غالمغال نا معلوم.

حُغداو = غر زدن، نجوا گپ زدن.

حُغک = کسیکه به راحتی آزرده میشود، قهر کن،
خصلت کودکانه. م. بَحُغک.

حُغَن ذند = سریع دیدن.

حُغَن = پیچ زن، غر زن.

حُغَن = دوش سریع، حرکت تند و سریع؛ وُز ته
یے ~ ته تو دریاف کِن أم = من در یک دوش
خود را به تو میرسانم؛ حُغَن ذ. = دوش سریع
ک، حرکت تند و سریع ک.

حُغف = جمع، متحد؛ سَت أم تر شِرُم، بچگله بیب یم
ته ~ = رفتیم به خرمنگاه، بچه ها در آنجا جمع
استند؛ حُغف چ. = جمع ک، متحد ک؛ حُغف
س. = جمع ش، متحد ش.

حُغِرینگ = تیز، چابک (در رفتار)؛ یو ~ آدم،
یے سأتے (یے سأتئت) ته فرایت = او آدم تیز
است در یک ساعت میرسد؛ یه دُوند ~ غهخ
اده، وم دریاف پن یے چه رد نه مُفچ =
او (مٹ.) آنقدر تیز است که هرکس نمیتواند از
عقب او خود را برساند.

حُحُق = ایستاده؛ فرو دادن؛ پد بیل غل وم وئذ گهل
ته ~ = بیل در لب جوی فرو دادگی است؛ حُحُق

خُونَمَك، **خُونَمَك** = قسمت کلمات مغلق، مثال: باب
خُونَمَك = نوع یوشان (درمنه، پوش).
خُهِنَغ = باد، گوز (در روده ها)؛ **خُهِنَغ** دنداو = باد
 کردن، گوز زدن؛ **وُزْتَه** تو پَخِن جِنَاو **خُهِنَغ** نه
 ذه-م = من مثل بچه های تو گوز نمی زنم.
خُهِنَغ = گوزک؛ **وُزَام** تو پَخِن جِنَاو **خُهِنَغ**
 نیست = من مثل بچه های تو گوزک نیستم.
خُيِرْخَاو = آهسته گریه و ناله کردن.
خُيِرْخَاک = دمدمی مزاج، گریانی. م. **بُخُيِرْخَاک**،
بُخُيِرْخَاک.
خُنَغَاو = بع بع کردن، ناله کردن (بز)؛ **فَزْخُنَغَاو** =
 بز ناله میکند.
خُيِن، **خُيِنِک** = دخترک، دخترکم. م. **رِزِين**.
خُيِنْخَلْهَقْک، **خُيِنْخَلْهَقْ**، **خُيِنْخَلْهَقْک** = ۱- خیزش با
 یک پا، پرش با یک پا؛ **یِه** **خُيِنْخَلْهَقْ** تے
 یت = او (مث.) با یک پا خیز زده آمد؛ ۲- پریدن
 روی نوک پنجه پا؛ **خُيِنْخَلْهَقْ چ**، **خُيِنْخَلْهَقْک**
چ = خیز زدن با یک پا، پریدن با یک پا، پریدن
 روی نوک پنجه پا؛ **یِه** پاژ در هوا کُنت، **یِیو**
 تے **خُيِنْخَلْهَقْ کِن** = یک پا بالا و با پا دیگر خبز
 بز زه. **خُيِن زه**.
خُيِنِگ-خُيِنِگِک = گاز دادن (اطفال) با پا ها؛
خُيِنِگ-خُيِنِگِک دند = گاز دادن (اطفال) با پا ها؛
خُيِنِگ-خُيِنِگِک بالا، که جه ساوے
 بازار... (زمزمه در وقت گاز دادن).
خُيِنِگِک ۱، **خُيِنِگ** = لبه جلو آتشدان (مقدس
 شمرده میشود)؛ **سُت** **خُيِنِگِک** بن تیرے چود
 دریا ف = (او) رفت بالای لبه های آتشدان و
 زیارت کرد؛ **خو کهل** پے **خُيِنِگِک** بن اند مه ذه،
 تو داد میرت = سرت را به لبه های آتشدان نزن،
 پدرت میمیرد (باورهای مردم)؛ **دے** **خُيِنِگ** تے
 مه نث = بالای لبه آتشدان مه نشین.
خُيِنِگِک ۲ = قسمت پاهینی رباب.